بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 30 بهمن 1395.

یکی از بحث های مربوط به اخبار عرضه این بحث است که در مواردی که رابطه حدیث با کتاب خدا عموم و خصوص من وجه باشد، آیا این حدیث بالکل ساقط می شود یا فقط نسبت به ماده اجتماع ساقط می شود؟ مرحوم آقای صدر اینجا می فرمایند که نه، فقط در ماده اجتماع ساقط می شود نه بالکل. ایشان در دو تقریری که از ایشان نقل شده است بحث متفاوت بیان شده است. در یک جهاتی مشترک هستند و یک جهات اختصاصی دارند. محور بحث را فرمایشات آقای حائری قرار می دهم. یک تفاوت هایی بین نحوه تقریب ایشان و تقریب آقای هاشمی هست که به آنها نمی پردازم.

آقای صدر می فرمایند که قد یقال که ما ممکن است مخالفت را حیثیت تعلیلیه بگیریم و ممکن است مخالفت را حیثیت تقییدیه بگیریم. اگر گفتیم مخالفت حیثیت تعلیلیه است، حدیث به طور کامل ساقط می شود ولی اگر گفتیم مخالفت حیثیت تقییدیه هست باید عدم اعتبار حدیث را اختلصاص دهیم به مورد مخالفت که همان مجمع و قدر مشترک بین حدیث و کتاب باشد. بعد ایشان می فرماید که تحقیق این است که کلا باید اختصاص به قدر مشترک بدهیم مطلقا. بیانشان این است که ما خالف الکتاب که در روایات عنوان ردّ حدیث قرار داده شده است، در آن ما موصوله اعم از حدیث و روایت است. هر اماره ای که مخالف کتاب باشد آن را شامل می شود. در جایی که یک حدیث با کتاب عموم و خصوص من وجه باشند، سند حدیث با کتاب تعارض ندارد. منافاتی ندارد ممکن است حدیث صادق باشد و آن دلالتش به گونه ای نباشد که با کتاب ناسازگاری باشد. بلکه اون که ناسازگاری دارد دلالت حدیث هست که این می گوید که این دلالت چون با دلالت کتاب ناسازگاری دارد خب دلالت حدیث را کنار بگذار. پ

س بنابراین علی أی تقدیر وجهی ندارد که اصل صدور حدیث را زیر سؤال ببریم دلالت حدیث را زیر سؤال ببریم. این بیان مرحوم شهید صدر. قبل از بررسی این بیان یک نکته ای را عرض کنم که اساسا اینکه ایشان می فرماید حیثیت تعلیلیه و حیثیت تقییدیه و تفصیلیه قائل شوند یعنی چه؟ یک تفسیر آن این است که ما بگوییم که مخالفت اصلش مربوط به دلالت است. یک موقعی ما می گوییم که دلالت حدیث وقتی مخالف دلالت کتاب هست، این سبب می شود که به تبع خود حدیث را ما مخالف بدانیم. یعنی حیثیت مخالفت که اولا و بالذات مربوط به دلالت حدیث است، ثانیا و بالعرض به اصل حدیث سرایت داده می شود و در نتیجه حدیث از اعتبار ساقط می شود ولی حیثیت تقییدیه بگوییم که نه منحصر به دلالت می شود. به سند سرایت نمی کند. به سند کاری ندارد. و باید آن چیزی که اولا و بالذات مخالفت در موردش صدق می کند را در نظر گرفت. ثانیا بالعرضش جهتی ندارد. اگر این باشد روح این مطلب با آن تقریبی که بعدا خود ایشان می خواهند بیان کنند یکی است. بحث این است که ایشان می فرمایند که مخالفت مربوط به مفاد است مربوط به دلالت است و مجرد اینکه مخالفت مربوط به دلالت هست باعث نمی شود که ما سند حدیث را فراموش کنیم. باید به همان محل مخالفت که دلالت هست تکیه کنیم. این خیلی تفاوت جدی با آن نکته ای که خود ایشان دارند ندارد. ولی در واقع اگر قرار باشد، به تعبیر دیگر اینگونه بگویم که اگر قرار باشد ما ملاک را از مخالفت مفاد به خود حدیث سرایت بدهیم، بگوییم چون مفاد حدیث با کتاب مخالف است پس حدیث عنوان مخالف پیدا می کند. یعنی حیثیت تعلیلیه را اینگونه معنا کنیم باید حدیث از اعتبار بیفتد به طور کلی. چون فرض این است که این حدیث، حدیث مخالف کتاب است. یک موقعی در خود دلالت تکیه می کنید مخالفت را از مصب آن که دلالت هست به اصل حدیث سرایت نمی دهید خب عیب ندارد ولی شما می گویید مطلقا چه حیثیت تعلیلیه باشد چه حیثیت تقریریه باشد، باید ردّ حدیث را منحصر به مورد قدر مشترک کنیم. یعنی حتی اگر عنوان مخالفت را وصف نفس حدیث بگیریم و وصف دلالت هم نگیریم، باز هم فقط باید دلالتش را کنار گذاشت نفس حدیث را نباید کنار گذاشت. صدر و ذیل کلام با هم دیگر جور در نمی آید. من حدس می زنم آقای صدر یک چیز دیگر می خواهند بگویند. ایشان در واقع حیثیت تعلیلیه را اینگونه می خواهند معنا کنند هر دو اینها در واقع از چه حیثیت تعلیلیه چه حیثیت تقییدیه، هر دو مفروض این است که ما به خاطر مخالفت مفاد، خود حدیث را می خواهیم کنار بزنیم. یک موقعی ما حدیث را نسبت به مفاد های مختلفش قائل به تبعیض در حجیت می شویم. یک موقعی می گوییم که این حدیث به اعتبار قدر مشترکش و قدر مختصش به منزله دو حدیث است و مانعی ندارد که حدیث از جهت حجیت و اعتبار تبعیض فکر کنیم. یک موقعی اینگونه می گوییم که این حیثیت تقییدیه است. یک موقعی می گوییم حدیث یک هویت وحدانی دارد. یا باید قبولش کنیم یا قبولش نکنیم. خب تا اینجا مخالف هست باید قبولش نکنید. پس بنابراین، هر دو این فرض ها در جایی هست که ما محط رد و قبول را حدیث قرار می دهیم. بحث این است که یعنی حدیثی که بخواهیم رد کنیم کلا رد کنیم یا تبعیض قائل بشویم؟ نکته بعدی که ایشان می خواهد متعرض شود می گوید که چرا به حدیث کأنه امر را می کشانید؟ در همان مرحله دلالت یعنی حدیث را از اول مفروض گرفته است که جنبه صدور دارد جهت صدور دارد دلالت دارد و باید دید که آن منشأ تعارض که اینجا هست چه هست و بنابراین فقط دلالتش را باید رد کرد و امثال اینها. اینگونه مثلا کلام شهید صدر را توجیه کنیم.

سؤال:

پاسخ: نمی دانستم قد یقال کیست چون من ندیدم احتمال میدهم که قد یقال کلام خود ایشان باشد. یعنی یحتمل. چیزی غیر از کلام خاصه شخص دیگری نباشد. می خواهد بگویم که به هر حال سوق کلام شهید صدر را ما ممکن است اینجوری من اول الی آخره معنا کنیم. ولی اینجا چند نکته حالا با این توضیحی که در مورد عبارت ایشان هم دادیم چند نکته قابل توجه است. نکته اول اینکه اولا اساسا آیا اینکه ایشان می فرماید که ما خالف الکتاب، حالا قبل از پرداختن به نکته های ایشان این نکته را هم متذکر شویم که مفروض این فحث این است که ما مخالفت را از موارد عموم و خصوص من وججه سابق می دانیم. الا اگرف ما گفتیم که ظاهر مخالفت، مخالفت تباینی است. این بحث از اساس خیلی وجه ندارد که ما وارد بحث شویم. بنابراین ما که قبلا اشاره کردیم که مواردی که جمع عرفی غیر متعین دارند، خارج از این بحث است. در کلام آقای هاشمی یکی از نکاتی که این وسط متعرض شده است که در کلام آقای حائری نیست، همین است که روح قضیه این است که در موارد جمع عرفی غیر متعین، عنوان مخالفت صدق نمی کند. می گوید در صورتی عنوان مخالف هست که خبر مکذّب کتاب باشد و در موارد عموم و خصوص من وجه خبر مکذّب کتاب نیست و امثال اینها. این در واقع خروج از بحث است. این را دقت کنید در چیز آقای حائری نیامده است این مطلب و علی القاعده هم نباید بیاید. این مطلب درست به نظر نمی رسد که اینگونه بحث کنیم. حالا در مورد فرمایشات آقای صدر باید چند نکته مد نظر باشد. اولا آیا اینکه اینگونه می فهمد که ما خالف الکتاب اطلاق دارد. هر گونه اماره ای که مخالف کتاب است آن را شامل می شود، این مطلب صحیح است یا نیست؟ در احادیث عرضه کتاب که مراجعه می کنیم، تعبیراتی که هست یا صریحا مراد از ما در آن روایت هست یا لا اقل قبل از او یک نکاتی وجود دارد که قدر متیقن در مقام تخاطرش حدیث است. غیر حدیث نمی شود سرایت داد. مثلا صحیحه کل حدیثٍ لا یوافق کتاب الله. صحیحه .. ابن معاویه، ما أتاکم انا من حدیث لا یصدّقوا کتاب الله. صحیحه هشام بن حکم، ما جائکم عنی یوافق کتاب الله ما جائکم عنی ما جاءکم اخذ حدیث است. تنها معتبره ایوب، اذا حُدٍّثتم عنی بحدیثٍ فنحلونی احمره و اسأله و ارشده فأن وافق کتاب الله، یعنی آن حدیثی که اول تحدیث شده است. همین جور تعبیرات دیگری که ما در اینجا داریم همه اش در مورد حدیث است. ما لم یوافق من الحدیث القرآن فهو زخرف. و تا آنجایی که من نگاه کردم تعبیری که در مورد حدیث نباشد، پیدا نکردم. بله در معتبره سکونی، این هست، ان علی کل حق حقیقه و علی کل ثواب نورا فما وافق کتاب الله فخذوا به و ما خالف کتاب الله فدعوه. حالا همین هم بنا بر بعضی از نقل های دیگرش این است که الوقوف عند الشبهه خیر من الاقتحام فی الهلکه و ترکک حدیثا لم تروه خیرک من روایت حدیثا لم تحصه که قبلش صحبت از حدیث است مشکل هست با آن تقدمی که این دارد این را بخواهیم اطلاق بگیریم بگوییم در همه موارد صدق میکند. و اساسا با توجه به مجموع احادیث عرضه ای که وجود دارد که خیلی هم زیاد است، حالا من همه تعبیراتش را نیاوردم. در روایت حسین بن علوان هم انه سیکذب علی کاذبٌ فما جاءکم عنی من حدیث وافق الله فهو حدیثی فما خالف کتاب الله فلیس من حدیثی. یا رجال کشی لا تقبلوا علینا حدیثا الا ما وافق القرآن و السنه. حدیث هشام بن حکم. تعبیرات دیگری که جامع الاخبار شعیری سککت من بعد الاحادیث فما وافق کتاب الله فخذوه فما خالف فردوه. آن که عرض کنم این یک نکته. و اساسا معلوم نیست یک همچین شمولی که ایشان قائل هستند داشته باشد. نکته دوم اینکه خب فرض کنید که حدیث به اصطلاح اطلاق داشته باشد هر اماره ای را شامل می شود. خب قدر مسلمش حدیث را که می گیرد. این روایت می گوید که حدیثی که مخالف کتاب باشد، آن حدیث مردود است. فرض این است که مخالف کتاب در موارد عموم و خصوص من وجه هم صدق می کند. پس بنابراین شما باید بگویید که حدیث مردود است دیگر. شما می توانید بگویید که دلالتش مردود است می توانید بگویید که خود حدیث هم مردود است. به هر حال حدیث قدر مسلّم این روایات هست. اینجور نیست که حتما باید حدیث را تکه تکه کرد سندش را جدا بحث کرد دلالتش را جدا کرد. نه کل حدیث را ما می توانیم بگوییم که این حدیث مخالف کتاب است پس مردود است. بله اگر شما بخواهید بگویید که این حدیث تبعیض بردار است. باید بگویید که از چه جهت. تقسیم کنید بگویید که، این خب همان تفصیل بین حیثیت تقییدیه و حیثی تعلیلیه است. شما می خواهید مطلقا می گویید دیگر اصلا به آن بحث هایی که تبعیض کند و اینها کاری نداشته باش. علاوه بر اینکه آیا مبنایش هم درست است که حدیث اعتبار و عدم اعتبارش تبعیض بردار نیست آن خودش خیلی روشن نیست. علاوه بر آن این مطلقا باید مورد اختلاف را گرفت آن وجهی ندارد. این هم نکته دوم. نکته سومی که اینجا وجود دارد این است که فرض کنیم این تصویرات ایشان درست است. و ما حدیث را باید تجزیه کنیم به اجزای آن. بگوییم حدیث یک سند دارد. یک دلالت دارد، یک جهت صدور دارد و اینها. و بگوییم که اصل صدور حدیث با کتاب مخالفت ندارد و حالا یک نکته سوم را اساسا بگویم که اساسا من تصور می کنم که مخالفت در مورد هر اماره ای تعبیر نمی شود. یعنی سند را نمی گویند که این سند مخالف است. مجرد اینکه این سند با کتاب با هم دیگر سازگار نیست مخالفت اطلاق نمی شود. مخالفت و موافقت در اصلش مال مفاد دلیل است مال دلالت حدیث است به تبع خود حدیث هم اطلاق می شود. اطلاقی که در مورد حدیث است به اعتبار حدیثی که مفادشان مخالفت باشد مضمونشان با مضمون کتاب ناسازگار است آن را مخالف تعبیر می کنند. یعنی مخالفت وصف تمام امارات به نظرم نیست. به نظرم مشکل است که کلمه مخالفت را، شبیه بحث تعارض که تعبیر کرده اند تنافی مدلول یک دلیلف که ما آنجا می گفتیم که تعارض، مخالفت المدلول است. یعنی آن چیزی که مدلولشان با هم دیگر ناسازگار باشند، تنافی مدلول هایشان به خود آن حدیث ها می گویند که تعارض دارند و امثال اینها. تعارض در واقفع مخالفت هم یک همچین چیزی گاهی اوقات ممکن است ما بگوییم. یعنی بگوییم آن حدیثی که مدلولشان با هم دیگر نمی سازند، آنها را می گویند با هم دیگر مخالف هستند. ولی نه سند این حدیث با سند آن حدیث مخالف است. کلمه مخالفت به نظرم لغتا در این جور موارد به کار برده نمی شود. خیلی مهم نیست این یک بحث لفظی است که چندان روی آن تکیه ندارم. عمده نکته چهارمی است که می خواهم عرض کنم. ببینید ایشان فرض کرده است که ما باید سند و دلالت و جهت صدور و همه را جدا کنیم و به امارات مختلف بگیریم. خب اینجا شما می گویید دلالت این حدیث با دلالت کتاب مخالف است. و الا سندش مخالف نیست. چون می تواند سندش صادق باشد و دلالتش ناصادق باشد. واقعیت امر این است که شما طرف تعارض را صرفا دلالت گرفتید. در حالی که ما می دانیم، حالا در مورد کتاب خدا چون جهت صدور مطرح نیست و سندش هم که قطعی است. ما می دانیم که از چهار اماره ای که اینجا داریم، سه اماره در مورد حدیث داریم. سند، دلالت، جهت صدور. و یک اماره در مورد کتاب داریم که آن دلالت است. خب دو جهت دیگرش قطعی است اصلا در اماره نیست. یکی از این چهار تا خراب است. یکی از این چهار تا مطابق واقع نیست. بنابراین چرا شما مصبّ تعارض و مصبّ درگیری را خصوص دلالت می گیرید؟ اگر اینگونه باشد، صدور حدیث هم یکی از اطراف تعارض است و آنگونه نباید مشی کنید که بگویید مصبّ، بله شما فرض کرده اید که می شود حدیث صادر شود و دلالتش سر جای خودش باقی بماند دلالتش خراب شود. از آن طرف هم ما ممکن است دست به اصاله الظهور نزنیم و اصاله حجیت سند را تخطئه کنیم یعنی در واقع ما چهار اصل داریم. اصاله الظهور در کتاب، اصاله السند اصاله الجهت اصاله الظهور در حدیث. یکی از این چهار اصل باید زمین بخورد. هر کدام هم که زمین زدید دیگر لازم نیست بقیه زمین بخورد و کافی است. بنابراین فقط طرف تعارض را اصاله الظهور کتاب و اصاله الظهور سنت قرار بدهید و جهت صدور را سند سنت و حدیث را از محطّ تعارض خارج کنید این هم وجهی ندارد. این سبک مشی کردن، سبک مشی کردن درستی نیست. اصل قضیه این است که باید دید واقعا همان نکته مبنایی اولیه بحث که واقعا در موارد عموم و خصوص من وجه مخالفت صدق می کند یا نمی کند؟ عرض کردم نکته اصلی اینجا بحث حدیث هست آنکه در روایات. باید دید حدیثی که مفادشان با کتاب به نحو عموم و خصوص من وجه هست، عنوان مخالف صدق می کند یا نمی کند. ما می گفتیم که ولو مخالف به معنای لغوی صدق می کند ابتدائا در عموم و خصوص من وجه، ولی با توجه به اینکه عرف در اینگونه موارد مخالفت را مستقر نمی داند، یا انصراف دارد مخالفت به مخالفت مستقر، لا اقل قدر مسلمش موارد عموم و خصوص من وجه نیست آن قدر متیقنش حالا یا بگوییم که انصراف دارد به موارد تباینی یا قدر متیقنش را بگوییم که این موارد تباینی نیست. ما که می خواهیم بگوییم اصلا ظاهر این ادله موارد تباینی است. اگر این را هم نگوییم لا اقل بیش از موارد تباینی را نمی شود از این احادیث استفاده کرد و اصل اولی هم اعتبار احادیث هست الا ما خرج بالدلیل و مواردی که مخالفت حدیث با کتاب به نحو مخالفت عموم و خصوص من وجه باشد این اصلا داخل در بحث نیست. بنابراین در موارد عموم و خصوص من وجه اصلا داخل در بحث نیست نه اختصاص می دهیم به محط تعارض. اصلا داخل در چیز نیست. صدق مخالفت نمی کند که آن بحث های قبلا که ما چیز کردیم مخالفت یعنی آن چیزی که نشود آنها را، همان تعبیری که خود آقای صدر هم در تقریرات آقای هاشمی آورده است. عرض کردم تقریرات آقای هاشمی می گوید که مخالفت آن چیزی هست که اگر این صادق باشد کتاب باید دروغ باشد. خب مکذّب کتاب باشد. این در جایی هست که بین این و کتاب جمع عرفی ولو به نحو لا متعیّن نباشد. این مطلب در تقریرات آقای هاشمی آمده است نکته درستی هم هست. در عموم و خصوص من وجه مکذّ نیست. عرض می کنم این معنایش اصلا خروج از بحث است. صورت مسئله بحث در جایی هست که ما مخالفت را شامل عموم و خصوص من وجه می گیریم. اگر مخالفت موارد عموم و خصوص من وجه را نگیرد این بحث نیست که صورت مسئله درست نیست.

سؤال:

پاسخ: حالا بیشتر و کمتر بودن خیلی، اگر به فرض بپذیریم ما چه دلیلی داریم، این جور هم نیست که بیشتر باشد ولی به فرض بپذیریم که بیشتر است مثلا. این جور نیست که بیشتر یا کمتر باشد ممکن است صادر شده است و جهت صدورش

من اتفاقا خیلی از اینها به بحث جهت صدور، به خصوص جهت صدور از چیزهایی هست که خیلی بحثش جدی است. صدورش هم خب اشتباه کرده است. نمی خواهیم بگوییم تعمد کذب. بحث ادله حجیت خبر واحد، صرفا در مقام نفی تعمد کذب نیست که شما بگویید که این که آدم صادق تعمّدا دروغ بگوید نادر است و مثلا باید یک عنوان ثانوی باشد که با وثاقتش ناسازگار است آن خیلی کم است و امثال اینها. نه، بحثش یکی از بحث هایش بحث خطا و اشتباهی هست که ممکن است خطا و اشتباه کرده باشد بنابراین اختصاص ندارد این نقلیات به مواردی که یقین داریم یعنی فقط نمی خواهد احتمال تعمد کذب را برطرف کند. احتمال اشتباه را هم می خواهد برطرف کند و اینها وجود دارد. ولی خیلی از اینها چیزهایی نیست که بشود فبه اصطلاح مثقال سنجی کرد این چه مقدار بیشتر است و آن چه مقدار کمتر است و امثال اینها.

سؤال:

پاسخ: نه یک بحث این است که اینها را اصلا مخالف نمی بینند چون، البته یک نکته دیگری اینجا وجود دارد که آقای صدر این را بر این مبنا مشی نمی کنند. من خودم یک موقعی یک چیزی به ذهنم می رسید ولی به نظرم این بود که خیلی قابل اثبات نیست. یک موقعی هم این را در بحثم عرض کرده ام ما بگوییم تقدم رتبی وجود دارد. یعنی اول به سند کار دارند بعد به دلالت کار دارند و اینها نسبت به هم دیگر کأنه تقدم و تأخر و امثال اینها وجود دارد تا جایی که بتواند در دلالت تصرف کنند یعنی اول نگاه می کنند که این دو تا سند هایشان به هم دیگر درگیری ندارند بعد می آیند سند ها را مفروض میگیرند و می آیند در دلالت ها تصرف می کنند. اگر این هم باشد نسبت به دلالت جهت صدور خیلی نمی دانم کدامشان تقدم و تأخر بینشان هست. آیا باید بگوییم که اول صدور و بعد جهت صدر بعد دلالت. اینگونه مشی کنیم. اینها خیلی نمی دانم چگونه است و اصلا این مطلب درست است که اینجا عرفا تقدّم رتبی را منشأ می دانند که تعارض را نسبت به آن چیزی که در رتبه متأخر است فرض کنند آن چیزی که در رتبه متقدم هست را در محل تعارض وارد نکنند. نمی دانم می گویم من خودم یک موقعی همچین ادعایی را مطرح می کردم ولی وجدانا به یک همچین نتیجه ای نرسیدم که مطلب، مطلب درستی باشد و امثال اینها.

سؤال:

پاسخ: نه آن را قبلا گفتیم اگر مجمع متعارف باشد حکم تباین را دارد. آن را قبلا گفتیم عموم و خصوص من وجه که مورد بحث ما هست، عموم و خصوص من وجهی است که مجمعش نسبت هر دو دلیل .. کمی را شامل شود.

سؤال:

پاسخ: این اصلا متعین در اینجا است. جمع متعین در جایی است که مجمع نسبت به دو دلیل فرد نادر باشد. اگر مجمع نسبت به هر دو دلیل فرد متعارف باشد در حکم تباین است. اگر نسبت به یکی دلیل فرد متعارف باشد نسبت به دلیل دیگر فرد نادر باشد در حکم عموم و خصوص مطلق است. و آن چیزی که اصلا عموم و خصوص من وجهی که مورد نظر ما است، عموم و خصوص من وجه خصوصیت ندارد، جمع عرفی لا متعین داشتن هست. که معمولا عموم و خصوص من وجه هایی که هست جایی است که مجمع آنها نادر هستند و از این باب این بحث را دنبال می کنیم. بنابراین

سؤال:

پاسخ: نه آن جهت ما اصلا آن تفصیل درست است ولی مبنای این مطلب درست نیست. آن مبنا که در واقع تبعیض در حجیت عرفی نیست. یعنی در واقع مطلب درست است باید دید حیثیت تعلیلیه و حیثیت تقییدیه، ولی می خوهم بگویم که حیثیت تقییدیه عرفی نیست. حیثیت تقییدیه یعنی اینکه ما حجّیّت حدیث را نسبت به جهات مختلف تبعیض کنیم. طبیعتا کل حدیث از بین می رود.

سؤال:

پاسخ: یعنی قرآن را حمل می کنیم به متعارف. فرد نادرش را از تحتش خارج می کنیم. می گوییم قرآن ناظر به آن موارد متعارف است. یعنی به منزله تخصیص است. قرآن را به فرد متعارف آن تخصیص می زند. احیانا هست گاهی اوقات می گوییم که فرد نادر قرآن ناظر نبوده است ناظر به متعارفات بوده است. خیلی چیز غریبی نیست.

سؤال:

پاسخ: اگر برای هر دو متعارف باشد موارد جمع عرفی است و اینجا هیچ یک از اینها حجیت ندارد و باید به اصول دیگر مراجعه کرد.

خب این بحث. بحث های این تمام شده است. ما وارد بحث بعدی می شویم که مروری بر اخبار علاجیه می کنیم. اخبار علاجیه یک بحثی در خصوص مقبوله عمر بن حنظله است که بعدا بحثش را می کنیم. حالا یک سری نکات ریزه کاری ها روی روایات هست اولا ببینیم که کدام یک از روایات را ما از جهت سندی تمام دانستیم این هم به صراحت روایت هایش را، این بحث هایی که قبلا گذشته است فقط یک بار دیگر مرور کنیم و مفاد کلی اینها را متعرض شویم. یکی مقبوله عمر بن حنظله است که در مورد مفادش بعد بحث می کنیم. یکی روایت مرفوعه زراره است که به دلیل اشکالات سندی ما وارد بحث آن نمی شویم. آقای صدر بحث مهمی چندین صفحه بحث کرده اند که رابطه بین مقبوله عمر بن حنظله و مرفوعه زراره چطور است و اینها که این بحث ها را ما دیگر نمی کنیم و خیلی واردش نمی شویم. یک روایت دیگر یک سری مرسلات هست، مرسلات کافی که آن هم مرسل است و به آن کاری نداریم. یک سری روایات هست که صفات را ملاک قرار داده است که در مورد راوی نیست در مورد حکمین است. داود بن حسین که ینظر الی افطحهما و اعلمهم باحادیثنا و آنها و اینها همه در مورد حکمین است. قطعه صدر مقبوله عمر بن حنظله هم مربوط به صدر است آن هم. خب اینها چیزهای مهمی نیست. آن که در بحث ما مهم است یکی هم روایت احمد بن حسن میثمی هست. همان روایت مفصلی که از امام رضا علیه السلام نقل کرده است. آن روایت احمد بن حسن میثمی هم سندا گفتیم اشکال دارد و سندش را نتوانستیم تصحیح کنیم و در مورد دلالتش هم مشکلاتی دارد که چه می خواهد بگوید. آن را اجمالا من بعد عرض می کنم که این روایت را به عنوان روایت های عرضه کتاب ذکر شده است ولی صدر و ذیل این روایت بحث عرضه به آن معنا نیست. بحث این است که آیا حدیث با کتاب جمع عرفی دارد یا خیر. بیشتر به آن نکات وابسته است. روای احمد بن حسن میثمی را ملاحظه فرمایید ما در موردش صحبت مختصری خواهیم کرد. در کلام آقای داماد هم در موردش صحبت شده است و در مورد منتهی الاصول هم در موردش صحبت شده است. این بحث هایی که در این روایت هست اصلا به بحث مرجّحات ربطی ندارد. هیچ یک از ویژگی هایی که در این روایات هست ویژگی های مرجّحات نیست. حالا این را من بعدا عرض خواهم کرد. که سندش معتبر نیست خیلی ما روی این روایت هایی که سندش معتبر نیست بحث نمی کنیم. آن که عمدتا مهم است در این بحث، بحث روایت عبد الرحمن بن ابی عبد الله است که در رساله قطب راوندی وارد شده است که سندش معتبر است که دو مرجّح را ذکر کرده است. موافقت کتاب و مخالفت با اخبار عامّه. در مورد این صحبت می کنیم. روایت بعدی که فقط مخالفت عامه را ذکر کرده است، مرسله یونس هست که به دلیل ارسال ضعف سند دارد. روایت بعدی روایت محمد بن عبد الله هست که از امام رضا نقل کرده است که ما قبلا گفتیم که محمد عبد الله را نشناختیم یا در بعضی از نقل ها محمد بن عبید الله را نشناختیم ولی مفاد این دو روایت این است که مخالفت عامه را مرجّح قرار داده است.

سؤال:

پاسخ: نه مکاتبه نیست. قال قلت للرضا علیه السلام. ظاهرش مکاتبه نیست تصریح به مکاتبه نشده است.

روایت بعدی روایت علل الشرایع مرسله ابی اسحاق الرجانی است که مستقیما مربوط به بحث ما نیست ولی اشاره می کند که علت اینکه مأمور هستند، این نکته را هم عرض کنم این بحث را فعلا ببندم. ما یک سری روایت هایی داریم که نه در باب تعادل تراجیح و در خبرین مختلفین، ذاتا می گوید که حدیث مخالف عامه حجت نیست. شبیه همان است که ذاتا می گفت خبر مخالف کتاب حجت نیست، اینجا ذاتا حدیث موافق عامه می گوید که حجت نیست. این موارد باید در توجیه شود حتما. چون بسیاری از موارد هست احادیث موافق عامه است. اینگونه نیست که هر چه چیز هست حالا این چطوری توجیه می کنیم یکی از مراحل بحث این است که احادیثی که نفس شرط حدیث را عدم موافقت با عامه قرار داده اند را چه کار کنیم. این هم خودش مرحله ای از بحث است حالا ادامه احادیث علاجیه را جلسه آینده صحبت می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد